

قطع رابطه با جامعه و ویران کردن آن

## قطع رابطه با جامعه و ویران کردن آن

قطع رابطه با جامعه و عزلت‌گزینی یکی از روش‌های برخی گروه‌های تکفیری می‌باشد. برخلاف نظر سید قطب و امثال او، برخی از گروه‌های تکفیری با استناد به امی بودن پیامبر خدا (ص) معتقدند ما نیز نباید در هیچ مدرسه و دانشگاهی مشغول به تحصیل باشیم. همچنین آن‌ها با شیوه‌هایی مثل غارت و کشتار کسانی که کافر می‌شمارند، روی آورده‌اند. ولی گروه اخوان المسلمین مصر از این روشها مبرا هستند.

### دوری‌گزیدن از جامعه و تباه ساختن آن

برخی از جوانان پیروان اندیشه تکفیر خود را در جایگاه قاضی و حاکم قرار داده و حکم کفر مسلمان را صادر کردند. و پیروان خود را به قطع رابطه با آنان و مساجدشان و کنار گذاشتن شغل‌های دولتی و هجرت کردن به کوهستان‌ها دستور داده‌اند.

بدین ترتیب به دلیل کافر بودن جامعه، هیچ‌گونه مجالی برای بکارگیری اصل امر به معروف و نهی از منکر باقی نمی‌ماند و بزرگ‌تر از کفر، گناهی نیست و طبیعت زندگی کردن در کوهستان‌ها مستلزم قطع رابطه با جامعه در تمام جنبه‌های زندگی است.

هیچ‌گونه مشابهتی میان این گروه و فرقه معتزله - که در قرن دوم هجری، آن هنگام که واصل بن عطاء و عمرو بن عبید حلقه درس حسن بصری را ترک کردند پدیدار گشت - وجود ندارد، زیرا ترک جامعه و قطع رابطه با آن جزو اصول فکری معتزله نیست و آن دو فقط به دلیل اینکه حسن بصری قائل به مؤمن بودن مرتکب گناه کبیره بود - حال آنکه از نظر آنان جایگاه مرتکب گناه کبیره در میان دو منزل است - مجلس وی را ترک کردند. نظر معتزله درباره مرتکب گناه کبیره حد وسط است میان آن‌هایی که قائل به کافر بودن مرتکب گناه کبیره هستند - خوارج - و میان آن‌هایی که معتقدند مرتکب گناه کبیره مؤمن است - اهل سنت و فرقه شیعه -

افزون بر آن، معتزله و گروه تکفیر در امر به معروف و نهی از منکر با یکدیگر اختلاف دارند، زیرا معتزله معتقدند اصل امر به معروف و نهی از منکر جزو عناصر وجودی ایمان است و بدون آن، ایمان کامل نمی‌شود حال آنکه از نظر گروه تکفیر، مسأله امر به معروف و نهی از منکر تا زمانی که جامعه دوباره به سوی اسلام باز نگردد، هیچ‌گونه ضرورتی ندارد، با وجود قائل شدن به این شرط، آنان چگونگی برگشت به دایره ایمان را بیان نکرده‌اند. ولی امام بخاری در مورد هجرت، روایت کرده است که از عایشه رضی الله عنه درباره هجرت سؤال شد؛ عایشه پاسخ داد: امروز هجرت نیست، انسان مؤمن در گذشته به خاطر ترس از فتنه و مورد ابتلا قرار گرفتن در عقیده و دین اش، به سوی خداوند و رسولش می‌گریخت اما امروزه خداوند اسلام را پیروز گردانده است و انسان مؤمن هر کجا که هست می‌تواند پروردگارش را عبادت کند.

در حدیث دیگری در صحیح بخاری و مسلم آمده است که روزی مجاشع بن مسعود برادرش مجالد بن مسعود، را به نزد پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم برد و از پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم خواست که با وی بیعت کند، پیامبر فرمود: «بعد از فتح مکه هجرتی وجود ندارد اما در مورد اسلام و ایمان و جهاد با تو بیعت می‌کنم».

خداوند زمانی به پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم برای هجرت کردن به سوی مدینه دستور داد که در آنجا شماری بودند که خود را وقف دفاع از دین کرده بودند؛ و بنابراین هجرت کردن به سوی این افراد به منظور ایجاد هسته اولیه جامعه اسلامی بود تا براساس قانون خداوند حکم کند و به یاری دین پردازد و برای پیروزی و اعتلای کلمه توحید مبارزه کند. دیگر آنکه جامعه اسلامی در مدینه پیش از قانون گذاری و تعیین و ضوابط هم زیستی مسالمت آمیز، هیچ وقت با جامعه یهودیان یا مشرکان قطع رابطه نکرد که می توان این قوانین و ضوابط را به زبان امروزی، دستور اسلام در مدینه منوره نامید. در ذیل برخی از موارد این دستور ارائه می گردد:

### دستور پیامبر در مدینه

پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در نخستین دوران زندگی خود در مدینه قانونی وضع کرد که امور و شئون داخلی مسلمانان و همچنین امور و شئون آنان با دیگر ساکنان مدینه - یثرب - را سامان می داد [1] از جمله مواد آن دستور موارد ذیل بود:

- 1- مسلمانان جدای از دیگر اقوام، یک امت هستند.
  - 2- مهاجران قریشی به همان روش گذشته اشان دیه ی یکدیگر را - از باب تکافل اجتماعی - می پردازند و فدیة اسیرشان را به نیکی و عادلانه می دهند.
  - 3- یهودیانی که از ما پیروی کنند بدون آن که مورد ظلم و ستم واقع شوند و بر ضد آنان موضع گیری شود از حق کمک و یاری برخوردار هستند.
  - 4- برای هیچ مؤمنی که به این پیمان اقرار دارد و به خداوند و روز قیامت ایمان دارد جایز نیست که نقض کننده این پیمان را یاری کند یا او را پناه دهد.
  - 5- هر مورد محل اختلاف باید به خداوند و محمد ارجاع داده شود. در این نامه صراحتاً اعلام شده بود که مسلمانان یک امت تشکیل می دهند، و بنابراین احادیث روایت شده در مورد کفر کسی که از جماعت مسلمانان جدا شده یا دست از بیعت کشیده است فقط درباره این امت صدق می کند، که جداسدن از این امت به معنای ارتداد و خروج از دایرة دین اسلام است. طبق این قرارداد، ارجاع اختلافات به خداوند و رسولش به دو دلیل واجب است. یکم: بدین دلیل که مؤمنان درگیر اختلافات جزو جماعت یا امت مؤمن به شمار می آیند. دوم آنکه، آنها شهروند جامعه اسلامی هستند و بنابراین همان گونه که باید از رئیس این دولت - پیغمبر - اطاعت کنند باید مطیع قانون و دستورات این دولت نیز باشند.
- اما غیر مسلمانان از جمله یهود و مشرکان، همانگونه که می بایست از رئیس دولت - پیغمبر - اطاعت کنند گردن نهادن آنان به قانون این دولت که در این صحیفه از آن تحت عنوان - بازگشت و ارجاع اختلافات به خداوند تعبیر شده است الزامی است. اطاعت غیر مسلمانان از پیامبر و پایبندی آنان به قانونی که وی صادر می کرد از این رو بود که آنها شهروند این دولت به شمار می آمدند. [2]

صحیفه مذکور همچنین بیانگر این موضوع است که دین اسلام یک برنامه جهانی و متمدنانه است به گونه ای که مسلمان و غیر مسلمان در سایه دولت آن، زندگی می کند اما با این تفاوت که اسلام برای شخص مسلمان به معنای عقیده و نظام یا دین و دولت است ولی بای غیر مسلمان فقط قانون و دولت است.

### دیدگاه سید قطب درباره هجرت پس از فتح

برخی ادعا کرده اند که مراد سید قطب از عبارات و سخنان یاد شده در برخی از تألیفاتش مرتبط دانستن هجرت با عقیده است، بلکه شماری دیگر چنین پنداشته اند که از نظر سید قطب عقیده به دو بخش: مفهوم و حرکت از خلال مفهوم، تقسیم می گردد که البته این مدعیان برای

اثبات ادعای خود هیچ گونه دلیلی ندارند. آنان می گویند: حرکت از خلال مفهوم جزو گسست ناپذیر عقیده است که از پایبندی به احکام حلال و حرام دوران مکی ناشی می شود. قائلان به این دیدگاه این سخنان سید قطب را دستاویز خود قرار داده اند: «شرط هجرت تا هنگام فتح مکه به قوت خود باقی ماند؛ آن زمانی که سرزمین عرب، مطیع و فرمانبر اسلام و فرماندهی آن گشت و مردم در جامعه اسلامی سرو سامان گرفتند، و بی گمان بعد از فتح مکه، هجرت نیست و طبق فرمایش پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فقط جهاد و عمل است که این مسأله به نبرد نخستین اسلام مربوط می گردد؛ آن نبردی که به حکمرانی تقریباً هزار و دویست ساله اسلام در زمین و تطبیق شریعت توسط حاکمان مسلمان منجر شد اما امروزه که مردم به سوی جاهلیت بازگشته اند و احکام خداوند از زندگی مردم برچیده شد و حکومت در دست مستبدان و طاغوت قرار گرفته است و مردم بعد از اینکه اسلام آنها را از پرستش بندگان رهایی بخشید دوباره به سوی آن روی آوردند، اکنون همچون نبرد آغازین اسلام، نبرد جدید دیگری در پیش دارد که از لحاظ ساماندهی و برنامه ریزی دارای تمام احکام مرحله ای آن نبرد آغازین می باشد تا آن زمان که حکومت اسلامی و هجرت برپا شود و با خواست خداوند فراگیر گردد که در این حالت - هجرت منتفی می گردد همان گونه که در نبرد آغازین رخ داد، اما آنچه باقی می ماند فقط جهاد و عمل است».[3]

پیروان اندیشه تکفیر، آراء و اقوال سید قطب را دلیل انحرافات فکری و کج فهمی خود قرار داده اند و نصوص شرعی از جمله فرمایش پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم: «هجرت آن است که از گناه دوری گزینی» - که توسط امام احمد و طبرانی باشند صحیح روایت شده است - را به باد فراموشی سپرده اند. هجرت از نظر دو گروه اندیشه تکفیر، بدین معنا است:

- 1- فراخواندن به قطع رابطه و دوری گزیدن از جامعه و هجرت کردن به غارها و کوهستان ها و کنارگذاشتن مدارس و دانشگاه ها و مراکز آموزشی و شغل حکومتی است.
  - 2- فراخواندن مردم به عمل کردن برپایه اندیشه حرکت از خلال مفهوم زیرا برنامه عملی و حرکتی اسلام در مکه، حرکت از خلال مفهوم بوده است و عمل کردن بر اساس این احکام مرحله ای - بنا به اعتقادشان - جزو عقیده است تا آن هنگام که دوران ضعف و مظلومیت از بین رود و دوران سلطه و قدرت - که همان برپایی حکومت برپایه اسلام توسط این جماعت است، به دلیل آن که تنها جماعتی است که اسلام صحیح را تطبیق و اجرا می کند - فرا رسد! اعتقاد داشتن به مرحله ای بودن احکام قانون گذاری در برابر خداوند است:
- برای روشن ساختن نتایج و پیامدهای این احکام مرحله ای که پیروان اندیشه تکفیر آن را جزو عقیده می دانند، به چند مورد از این احکام دوران مکی اشاره می گردد:

- 1- حلال بودن شراب.
  - 2- حلال بودن ازدواج با زنان مشرک.
  - 3- حلال و جایز بودن باقی ماندن زن مسلمان در نزد انسان مشرک.
  - 4- جایز نبودن دفاع از خود.
  - 5- آموزش اسلام در چند مرحله و عمل کردن برپایه اصل جدایی فکری و ذهنی.
- حال آیا در سخنان سید قطب دلیلی برای نتیجه گیری قائلان به هجرت یا پیروان مرحله ای بودن احکام وجود دارد؟

سید قطب سخن خود را با این مقدم آغاز کرده و می گوید: «همان گونه که پیشتر گفتیم، هرگز امکان ندارد که اسلام خود را در یک نظریه محض خلاصه کند تا مردم آن را به عنوان عقیده بپذیرند و به عنوان عبادت انجام اش دهند. و معتقدان بدان نظریه، همچنان در ساختار خود هماهنگ با آن جامعه جاهلی در تکاپو، به صورت افراد باقی بمانند. وجود این حالت در میان

پیروان اسلام حتی اگر از تعداد بی شماری برخوردار باشند، هرگز به برپایی حقیقی و عملی اسلام منجر نخواهد گشت، زیرا آن افراد مسلمان از لحاظ نظری که در ساختار آلی جامعه جاهلی قرار دارند، همچنان مجبور به برآوردن نیاز و خواسته های آن جامعه جاهلی باقی خواهند ماند و خواسته یا ناخواسته به فعالیت در آن جامعه، به منظور فراهم سازی نیازهای اساسی زندگی در آن، خواهند پرداخت و از کین وجودی آن، دفاع و کنش گرهایی که کینش را تهدید می کنند، دور خواهند کرد زیرا هر موجود عضو، خواسته یا ناخواسته، با تمام وجودش آن وظایف و اعمال را انجام می دهد به عبارت دیگر افرادی که از لحاظ نظر مسلمان هستند همچنان در عمل به تقویت جامعه جاهلی که از لحاظ نظری برای از بین بردن آن تلاش می کنند، به جای آنکه در جهت سرنگونی جامعه جاهلی و برپایی جامعه اسلامی تلاش کنند به عنوان عناصری زنده که موجب ماندگاری و ادامه حیات جامعه جاهلی می شوند و استعدادها و مهارت ها، توانایی های خود را تقدیم آن می کنند باقی خواهند ماند.[4]

از خلال سخنان پیشین سید قطب ملاحظه می گردد که قصد وی از وجوب هجرت دوباره، هجرت به سوی اسلام و جماعت و کین در حال تکاپویی آن است و هرگز قصد هجرت کردن به غارها و کوه ها و قطع رابطه با مراکز آموزش و دانشگاه ها نداشته است. همچنین قصد وی از احکام مرحله ای، احکام حرکت از خلال مفهوم نیست. او می گوید: «اکنون نبرد جدیدی آغاز خواهد شد که از لحاظ سازمان دهی و برنامه ریزی، دارای همان احکام مرحله ای نبرد آغازین اسلام است.»

احکام مرحله ای که سید قطب بدان اشاره کرده همان احکام سامان دهی و برنامه ریزی است و هرگز احکام حلال و حرام دوران مکی را که در مدینه نسخ گردید و احکام جدید تا روز قیامت به عنوان حکم اسلامی باقی خواهد ماند مدنظر نداشته است. هدف سید قطب همانگونه که خودش آن را اعلام داشته، ایجاد جامعه ای اسلامی برخوردار از یاری و دوستی افراد آن با یکدیگر است به گونه ای که از سایر افراد و جوامع متمایز گردد. حتی اگر تحقق این مهم به عمل کردن به احکام سازمان دهی و برنامه ریزی آغازین اسلام که موجب تقویت روابط افراد این جامعه می شود منجر می گردد. او می گوید: «دوران اولیه وجود اسلام دارای احکام و تکالیف ویژه ای بود که دوستی در عقیده جای هرگونه دوستی دیگری از جمله: ارث و تکافل در دیات و غرامت را گرفت تا آن که در روز فرقان - جنگ بدر - وجود اسلام استقرار یافت و احکام آن دوران استثنائی که در ایجاد ساختار اولیه برای رویارویی با تکالیف استثنائی آن دوران، لازم و ضروری بود تغییر کرد. از جمله این تغییرات مینا قرار دادن خویشاوندی در مسأله ارث و تکافل و دیات و غیره است که البته این احکام و تغییرات در چهارچوب جامعه اسلامی و در سرزمین اسلامی صادق است.»[5]

#### خلاصه اندیشه سید قطب

از خلال سخنان سید قطب روشن گردید که او هرگز قائل به اندیشه تکفیر نبوده و در مورد خودداری کنندگان از هجرت به سوی جامعه اسلامی در حال تکاپو و پیشرفت حکم تکفیر صادر نکرده است. او همچنین به بازگشت به احکام مکی تصریح نکرده بلکه اصلاً بدان اشاره ای هم نداشته است؛ آن احکام مکی که عنوان حرکت از خلال مفهوم را بر آن نهادند و از طریق پنهان ساختن برخی از احکام اسلامی و آشکار کردن برخی دیگر، آن را معرفی کردند و در نتیجه به بدعت هایی مانند: مباح بودن ازدواج با زنان مشرک و حلال بودن شراب و دیگر مسائل و احکامی در نزد خوارج و فرقه های دیگری مانند: شیعه اسماعیلیه و باطنیان مشاهده می شود، قائل شدند. چکیده سخن این است که یاری و دوستی با جامعه اسلامی در حال تکاپو در عصر حاضر - همان گونه که در عصر نبوت بوده است - برای تحکیم مجدد شریعت خداوند در این

زمان، لازم و ضروری است. به همین دلیل که فقط به وجود این حکم در عصر نبوت اشاره کرده است آن حکمی که لازمه اش یاری ندادن مسلمانانی است که بر این تجمع خروج کرده اند یا به هر دلیلی، ماندن در جامعه جاهلی را ترجیح داده اند. او همچنین به مسأله تورا و تکافل به عنوان اثری از آنان این یاری، که بعد از جنگ بدر نسخ گردید، اشاره نموده است.

بازگشت به برقراری یاری و تکافل در میان افراد جامعه اسلامی در حال تکاپو تا زمان حاکم گرداندن قرآن و احادیث پیغمبر صلّ الله علیه و آله و سلّم تنها موضوعی است که می توان آن را از سخنان و نظرات شهید سید قطب استنباط کرد.

با این وجود اگر پیروان اندیشه تکفیر مردم را برای هجرت به سوی اماکن عبادت یا اماکن امن و آزادی یا هجرت از گناهان و کارهای زشت دعوت می کردند، بی گمان فراخوان آنها از نظر دین اسلام پذیرفتنی می بود زیرا این مفاهیم و معانی در قرآن کریم ذکر شده است از جمله آنجا که خداوند می فرماید:

(وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً)

نحل: 41

«کسانی که برای خدا هجرت کردند پس از آن که مورد ظلم و ستم قرار گرفتند در این دنیا جایگاه و پایگاه خوبی بدانان می دهیم.»

(إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا)

«بی گمان کسانی که فرشتگان برای قبض روح به سراغشان می روند (می بینند که به سبب ماندن با کفار در کفرستان و هجرت نکردن به سرزمین ایمان) برخود ستم کرده اند. بدیشان می گویند: کجا بوده اید و به چه سرگرم بوده اید، عذرخواهان گویند: ما بیچارگانی در سرزمین کفر بودیم. فرشتگان بدیشان گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن بتوانید بار سفر ببندید و به جای دیگر کوچ کنید؟»

(وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَآغَمَا كَثِيرًا وَسَعَةً)

نساء: 100

«کسی که در راه خدا هجرت کند سرزمین های فراخ و آزادی فراوان می بیند.»

با توجه به مفاهیم و معانی مذکور در آیات پیشین درباره انواع مختلفی از هجرت، ملاحظه می گردد که هرگز با حدیث نبوی «هیچ هجرتی بعد از فتح نیست و اما جهاد و نیت است» مخالف نیست زیرا این انواع هجرت، از باب جهاد است حال آنکه هجرتی که پیروان اندیشه تکفیر مردم را به آن فرا می خوانند، بدعت است.

**امی بودن پیامبر از نظر اندیشه تکفیر**

بدعت گزاران اندیشه تکفیر برای اثبات ادعای خود در قطع رابطه با مدارس و شغل های دولتی دلیل شرعی جدیدی بدعت آفرینی کرده اند و ادعا کرده اند که آیه:

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. وَأَخْرَجَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ)

جمعه: 4 - 2

«خدا کسی است که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت و به سوی آنها گسیل داشته است تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و آنان قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند او مبعوث برای دیگران نیز هست آنانی که

هنوز به اینان نپیوسته اند و خدا چیره گر و حکیم است. این نعمت بعثت، فضل و کرم خداست آن را به هرکس بخواهد می بخشد و خدا دارای فضل و کرم بزرگی است.»  
پیروان اندیشه تکفیر ادعا کرده اند که آیات پیشین، بر موارد زیر دلالت دارد:

1- برای تحقق و صفت امّی بودن، قطع ارتباط با مدارس و ترک تحصیل واجب است زیرا خداوند متعال امّت محمد صلّ الله علیه و آله و سلّم را به امّی بودن توصیف کرده است.  
2- صفت امّی بودن، مختص به زمان بعثت پیامبر نیست بلکه آن تا عصر حاضر ادامه دارد، و قول پروردگار: (وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ) به ما - پیروان اندیشه تکفیر - اشاره دارد. به عبارت دیگر عده ای از افراد امّی هستند که هنوز به مسلمانان دوران اولیه اسلام نپیوسته اند و بدین ترتیب محقق ساختن عبارت (و آخرین منهم) واجب است که رسیدن به این مهم نیز جز با امّی ماندن ممکن نیست.

3- امیر این جماعت ادّعا می کند که دانش تأویل تمام مفاهیم قرآنی و حتی تمام حروف قرآن را دارد و این علم را از قول پروردگار (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ) کسب کرده است. این ادّعا جزو تفسیر کردن قرآن از روی نادانی است که با دلیل آن را توضیح خواهیم داد.

### امّی بودن پیامبر و ترک تحصیل در مدارس و دانشگاه ها:

پیروان اندیشه تکفیر می پندارند که توصیف پیامبر 6 و قوم عرب به بی سوادی، بدین معنا است که بی سوادی جزو ویژگی های یک مسلمان است و طبق مفهوم شایع و رایج در عصر کنونی، امّی بودن از نظر آنان یعنی: ترک تحصیل و کنارنهادن علوم و مسائل فرهنگی و علمی است. آنان از روش های قرآن کریم آگاهی ندارند و فقط به گفته ها و ادّعای امیرشان مبنی بر اینکه خداوند متعال، تأویل و تفسیر کلمات قرآن کریم و حتی حروفش و از جمله مفهوم کلمه امّی - که پیشتر ذکر شد - را به وی اختصاص داده است، اکتفا کرده اند.

قرآن کریم لفظ «امیین» را به عنوان یک اصطلاح متفاوت از لفظ اهل کتاب بکار برده است. در اصطلاح قرآنی لفظ اهل کتاب بر آنانی اطلاق می شود که دین آسمانی بر آنان نازل شده است، اما لفظ «امیین» در مورد آن هایی بکار رفته است که پیامبری در میان آنان برانگیخته نشده است، و بنابراین آنان از این روی که ناآگاه هستند، گاهی خداوند آنان را با لفظ «امیین» و گاهی با تعبیر «لایعلمون» توصیف کرده است.

امّی بودن - و همچنین بی دانشی - به معنای ناآگاه بودن از ادیان آسمانی است نه به معنای جهل و نادانی و عدم فرهنگ. خداوند متعال می فرماید:

(وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...)

بقره: 113

«یهودیان می گویند: مسیحیان دارای حق و حقیقتی نبوده و بر چیزی بند نیستند و مسیحیان نیز می گویند: یهودیان دارای حق و حقیقتی نبوده و بر چیزی بند نیستند. در حالی که هر دو دسته کتاب می خوانند - و به گمان خود به کتابهای آسمانی خویش استدلال می جویند - و افراد نادان نیز سخنی همانند سخن آنان را می گویند.»

آن هایی که در گذشته کتاب بر آنان نازل شده است، یهودیان و مسیحیان هستند، و آن هایی که از کتاب - تورات و انجیل - بی خبرند و ناآگاهند قوم عرب هستند، زیرا تا زمان بعثت پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم هیچ کتاب آسمانی بر آنان نازل نشده بود. پس آنان تا پیش از بعثت پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم یک امّت امّی به شمار می آمدند که از ادیان پیشین هیچ گونه آگاهی نداشته اند. خداوند درباره آنان می فرماید:

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ

قُلْ لَوْ رُبُّهُمُ قَدِيرٌ بِرَيْسِنَا الْآيَاتِ لِقَوِّمٍ يُوْقِنُونَ

بقره: 118

«آنان که نمی دانند می گویند: چه می شود اگر خدا به ما سخن گوید و یا اینکه معجزه ای برای ما بیابد. کسانی که پیش از آنان نیز بوده اند همین سخنان ایشان را می گفتند. دل هایشان با هم همانند است. ما ایه ها را برای حقیقت جویان آشکار و بیان کرده ایم.»  
**امّی بودن در اصطلاح قرآن:**

از آنجایی که خداوند متعال هیچ گونه پیامبری در میان قوم عرب برنیانگیخته بود، پیامبر خدا، حضرت ابراهیم علیه السلام طبق حکایت قرآن کریم دعای زیر را در حق آنان کرده است:  
(رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)

بقره: 129

«ای پروردگار ما! در میان آنان پیغمبری از خودشان برانگیز تا آیات خود را بر ایشان فرو خواند و قرآن و حکمت را بدیشان بیاموزد و آنان را از شرک و اخلاق ناپسند پاکیزه نماید. بی گمان تو پیروزمند سنجیده کاری.»

قوم عرب تا پیش از بعثت پیامبر خاتم امّی بودند به عبارت دیگر از رسالت های آسمانی ناآگاه بودند که با بعثت پیامبر خاتم این امّیت و ناآگاهی از بین رفت. خداوند حکیم در این باره می فرماید:

(كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ)

بقره: 151

«همچنین پیغمبری را از خودتان در میانتان برانگیزیم تا آیات قرآن را بر شما فرو می خواند و شما را پاکیزه می دارد. به شما قرآن و حکمت را می آموزد و به شما چیزی یاد می دهد که نمی توانستید آن را بیاموزید.»

توصیف پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم با عنوان «امّی» بدین معنا است که تا پیش از نزول وحی، هیچ گونه آگاهی درباره پیامبران پیشین و رسالت های آنان نداشته است و با مبعوث شدن از سوی خداوند و نازل شدن قرآن و حکمت بر ایشان، از آنان آگاه گردید. علاوه بر آن، صفت امّیت برای این بود که پیغمبر صلّ الله علیه و آله و سلّم خواندن و نوشتن را یاد نگرفته بود.

نمی دانم چگونه می توان پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم را با توجه به اصطلاح امّی بودن در عصر کنونی ما که با جهل و نادانی در ارتباط است امّی نامید، حال آن که آن حضرت به منظور آموزش دادن قرآن و حکمت و آنچه که نمی توانیم آن را بیاموزیم برانگیخته شده بود. علم و آگاهی فقط از راه خواندن و نوشتن حاصل نمی گردد و به همین دلیل است که حفظ کردن، یاد دادن و شنیدن جزو ابزارهای شناخت بشمار می آیند. به هر حال به ما چه ربطی دارد؛ که خداوند خود، پیامبرش را تعلیم و آموزش می دهد.

انسان خردمند چگونه می تواند این ادّعا را بپذیرد که به منظور محقق شدن صفت امّیت باید از مدارس و شغل های دولتی و دانش دست کشید و دوری گزید؟! حال آنکه خداوند می فرماید:  
(هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ)

زمر: 9



«آن‌هایی که می‌دانند با آن‌هایی که نمی‌دانند آیا برابرند؟»  
و پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم نیز می‌فرماید: «از جمله نشانه‌های برپایی قیامت این است که علم، از بین برود و جهل، آشکار گردد». [6] همچنین پیامبر مسلمانان را از پیروی از فرماندهان و امیران جاهل و نادان برحذر داشته و می‌فرماید: «خداوند علم را با گرفت آن از میان مردم بر نمی‌دارد بلکه برداشته شدن علم با مرگ علمای دینی صورت می‌گیرد تا آن که هیچ عالمی باقی نمی‌گذارد، که در این هنگام، مردم سران و مسئولان جاهل و نادان برای خود برمی‌گزینند و از آنان سوال می‌کنند و آن مسئولان نادان نیز بدون علم و آگاهی فتوی صادر می‌کنند که هم خود گمراه می‌شوند و هم دیگران را گمراه می‌سازند». [7]  
بسیاری از یاران پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم و تابعین عالم بوده و در عین حال دانشجو نیز بوده‌اند. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم نیز مردم را به سوی علم تشویق و ترغیب نموده و از اسیران مشرکان خواست تا به جای پرداخت فدیة مالی جهت آزادیشان، به فرزندان مسلمانان علم را بیاموزند.

### شبهه‌هایی پیرامون اُمّی بودن قوم عرب

آنچه که درباره اصطلاح و کاربرد لفظ «اُمّی» در قرآن کریم ذکر شد با این مسأله منافات ندارد که خداوند قوم عرب را طبق آنچه در دوران‌شان مفهوم و رایج بوده مخاطب قرار داده است، که از جمله معانی رایج اُمّی بودن در آن روزگار، عدم خواندن و نوشتن بود و به همین دلیل است که پیغمبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: «ما امتی اُمّی هستیم که سواد خواندن و نوشتن و حساب کردن را نداریم». (مسلم)

امام طبری مفهوم «اُمّی» در نزد قوم عرب را نقل کرده و گفته است: «شخص اُمّی در میان قوم عرب کسی بود که نمی‌توانست بنویسد» ابن حیان اندلسی نیز در کتاب «البحر المحيط» همین معنا را نقل کرده و گفته است: «شخص اُمّی بودن با این معنا و مفهوم فقط به قوم عرب اختصاص نداشت. خداوند درباره قوم یهود می‌فرماید:  
(وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيًّا)

بقره: 78

«پاره‌ای از یهودیان افراد بی‌سوادی هستند که از تورات جز (یک مشت خرافات و دروغ‌هایی که احبارشان به هم بافته‌اند و با) آرزوهای (آنان سازگار است) نمی‌دانند.»  
بی‌سوادی (اُمّی بودن) در نزد قوم عرب و همان‌گونه که در قرآن کریم به عنوان صفت ذکر شده و پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم نیز به آن اشاره داشته است - به معنای جهل و نادانی نیست. خواندن و نوشتن در تاریخ بشریت، موضوع متأخری بوده است و در گذشته، ابزارهای شناخت بر غیر خواندن و نوشتن متکی بوده است؛ زیرا ابزارهای شناخت می‌تواند خواندن و نوشتن باشد و هم می‌تواند به وسیله ابزارهای شنیداری و گفتاری دیگری صورت بگیرد. دکتر نظمی لوقا در کتاب «محمد الرسول و الرساله» می‌گوید: «علم و دانش منوط بر خواندن و نوشتن نیست».

موضوع اُمّی بودن قوم عرب هر چه که هست بماند، اما نمی‌توان این مسأله را انکار کرد که پیغمبر صلّ الله علیه و آله و سلّم برخی از نویسندگان را به کار گرفت و در این راستا همت گماشت. ابن حزم در جوامع السیره، روایت کرده است: از جمله نویسندگان پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم مغیره بن شعبه و حسین بن نمیر بوده‌اند که بدهی‌ها و داد و ستدها را یادداشت می‌کردند. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرموده: «برخی را چه شده است که نمی‌خواهند از همسایگانشان چیزی یاد بگیرند و بفهمند».

ابن عبدالبر در کتاب «الاستیعاب» نقل کرده است که پیغمبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به

عبدالله بن سعید بن عاص - که نویسنده چیره دستی بود - دستور داد تا خواندن و نوشتن را به مردم آموزش دهد.

شیخ کنانی، در بابی تحت عنوان معلّم کافر نقل کرده است که سهیلی در کتاب «الروض الأنف» در مبحث سخنی از جنگ بدر نوشته است: «برخی از اسیران جنگ بدر نوشتن را می دانستند و در میان انصار کسی نبود که نوشتن را به خوبی بداند، بنابراین هر کسی از اسیران که دارای مال نبود و نمی توانست فدیّه آزادی خود را بپردازد اگر به ده نفر از فرزندان نوشتن را یاد می داد آزاد می شد».[8]

ابوداود از شفاء، مادر سلیمان بن ابوحتمه روایت کرده که او گفته است: روزی که من نزد حفصه بودم پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم وارد شد و فرمود: «آیا رقیة النملة را به حفصه یاد دادی همان گونه که من نوشتن را به وی یاد دادم». خطابی در «معالم السنن» گفته است: «این حدیث بر این مسأله دلالت دارد که یادگیری نوشتن برای زنان مکروه نیست». اما مقصود از «رقیة النملة» طبق کتاب «النهاية» برخی گفته اند: این سخن از جمله سخنان معماگونه و مزاح است همانند فرمایش پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به زنی پیر، که گفته بود: «زن پیر داخل بهشت نمی شود». رقیة النملة کلامی بوده که زنان آن را بکار می بردند و هر کس آن را می شنید متوجه می شد که آن سخن نه ضرر و زیانی می رساند و نه سود و منفعتی دارد. همین موضوع در کتاب «نظام الحکومة النبویة»[9] نیز نقل شده است. در حواشی بدر دمامینی بر صحیح بخاری این حدیث روایت شده که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرموده است: «سه نفر هستند که دو اجر و پاداش دارند: کسی که کنیزی در نزدش باشد و از او بهره جنسی می برد، به نیکی او را تربیت کند و به نیکی او را آموزش دهد...» از شرح «الطریقه المحمدیة» تألیف عارف نابلسی نقل شده که گفته است: «یادگیری علم توسط زنان و آموزش دادن آن و تربیت کردن دانشجویان زن؛ جزو تشبه مذموم زنان به مردان نیست.

#### جهل و نادانی لازمه اندیشه تکفیر است:

مفهوم اصطلاح «أمیین» در قرآن کریم که پیشتر بیان شد بر این مسأله تأکید دارد که پیغمبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به منظور تعلیم قرآن و حکمت به بشریت برانگیخته شده است و علم و دانش جزو ابزارهای ایمان، و امیت به معنای جهل و نادانی جزو نشانه های قیامت است که این مسأله به نوبه خود این حقیقت را روشن می سازد که مقصود از آیه شریفه: (وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا يَهُم) این نیست که مسلمانانی که به صحابه دوران آغازین اسلام نپیوسته اند، می بایست که امی و بی سواد بماند. این ادعا توسط امیر جماعت تکفیر، که تحصیلاتش را در دانشکده کشاورزی تکمیل کرده اما دیگران را طبق عمل به مفهوم امیت بدعت گونه اش، به ترک تحصیل در دانشگاه فرا می خواند، مطرح گردیده است. اما این ادعا که افراد مقصود از آیه پیشین، اعضای این جماعت می باشند، ادعایی است که ارزش پاسخ دادن و صرف کردن وقت را ندارد اما از آن جهت که این جماعت برخی از سخنان و عبارات سید قطب را دستاویز خود قرار داده اند، لازم به نظر می رسد که اقوال وی در این باره نقل گردد. او در کتاب «فی ظلال القرآن» می گوید: «در مورد دیگران (آخرین) روایات متعددی نقل شده است:

امام بخاری از ابوهریره روایت کرده که او گفته است: روزی در نزد پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم نشسته بودیم که سوره جمعه: (وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا يَهُم) نازل گردید. صحابه از پیغمبر پرسیدند که آنها چه کسانی هستند؟ صحابه سه بار این پرسش را مطرح کردند، و پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در بار سوم دستش را بر روی سلمان فارسی گذاشت و فرمود: «اگر ایمان در ستاره ثریا می بود مردانی یا مردی از این قوم بدان دست می یافت».

سید قطب می گوید: «این حدیث بیانگر این است که آیه پیشین شامل اهل فارس می شود و به همین دلیل است که مجاهد درباره معنای این آیه گفته است: مقصود از این آیه فارسی زبانان و هر غیر عربی است که به پیامبر ایمان بیاورد».

### عزت گرائی و ویران ساختن جامعه جاهلی

نقطه آغازین هر دو گروه اندیشه تکفیر به ظاهر با عزم و اقتدار آغاز می گردد و هر کس که مخالف شریعت خداوند است را متهم به کفر می سازد اما دیری نمی پاید که به مرحله منفی گرائی مهلك منتهی می شود و آن هم بدین خاطر است که آنان معتقدند که امر به معروف و نهی از منکر از هیچ جایگاهی برخوردار نیست. زیرا امر به معروف و نهی از منکر افراد این جوامع، به معنای گواهی دادن به ایمان آنان و خواستن تکالیف از آن ها است، حال آنکه آنان کافرند و در وهله نخست می بایست که به دایره ایمان صحیح که در مفهوم حاکمیت و جماعت - که پیشتر بیان گردید - تبلور می یابد، وارد شوند.

بر همین پایه است که برخی از پیروان اندیشه تکفیر هیچ گونه منع و مسأله ای را نمی بینند که دخترانشان لباس جاهلیت بر تن کنند و برخی از اعضای بدنشان را نمایان سازند و با استناد به این استدلال که بالاتر از کفر گناهی نیست. آنان همچنین از گناهکاران چشم پوشی می کنند و استناد می کنند، و بدین ترتیب نه تنها هیچ گونه تلاش و کوششی در جهت اصلاح جامعه انجام نمی دهند بلکه معتقدند تخریب و ویران کردنش واجب است. و بر همین اساس، برخی از آنان معتقدند که تلف کردن اموال عمومی و آزار و اذیت رساندن به جان و مال افرادی که از جماعت آنان دست می کشند، حلال است و جزو ایمان بشمار می آید.

### پیرامون مشروعیت تخریب جامعه جاهلی

دلیل معتقدان به جایز بودن تخریب جامعه، برداشت غلط آنان از این آیه است:  
(مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّيْنَةٍ أَوْ تَرَكَتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ)

حشر: 5

«هر درخت خرمایی که بریدید یا بر پایه ها و ریشه های خود برجای گذاشتید به فرمان خدا و اجازه او بوده است تا بیرون روندگان از دستورات الهی را خوار و رسوا گردانند».  
آیه مورد استدلال آنان درباره یهودیان بنونصیر نازل شد که پیش از آن، این آیه است که می فرماید:

(وَلَوْ أَن كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبْتُمْ فِي الدُّنْيَا وَوَلَّهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ. ذَلِكَ يَأْتِيهِمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ. مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّيْنَةٍ أَوْ تَرَكَتُمُوهَا (...)

حشر: 5 - 3

«اگر خداوند ترک دیار را بر آنان مقرر نمی کرد در دنیا ایشان را به عذاب گرفتار می نمود و در آخرت عذاب آتش دوزخ در پیش دارند. این کیفر دنیوی و اخروی بدین خاطر است که آنان با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده اند و هر کس که با خدا دشمنی ورزد خدا او را به اشد مجازات می رساند چرا که خدا سخت عذاب می دهد».

این حکم به طور ویژه درباره یهودیان بنونصیر نازل گردید. ابن قیم و بخاری سبب نزول این حکم را این گونه نقل کرده اند: «این رویداد شش ماه بعد از جنگ بدر رخ داد.» عروه گفته است: سبب حادثه یاد شده این بود که پیامبر صل الله علیه و آله و سلم همراه جمعی از یارانش به نزد آنان رفت و در مورد دینه دو نفر از قبیله بنوکللاب که توسط عمروبن أمیه ضمری کشته شده بودند از

آنان کمک خواست. آنان در پاسخ به خواسته پیامبر گفتند: ای ابوالقاسم خواسته شما را انجام می دهیم، و تا آن موقع در همین جا بنشین. آنان مخفیانه با هم نشستند و شیطان آنان را به شقاوت و بدبختی وسوسه کرد و تصمیم گرفتند تا پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم را بکشند. اعلام کردند: چه کسی این سنگ آسیاب را بر می دارد تا از بالای بام خانه بر سر پیامبر بیندازد؟ بدبخت ترین آنان عمرو بن حجا گفت: من این کار را می کنم. سلام به مشکم با تصمیم شان مخالفت کرد و آنان را از اجرای نقشه شومشان برحذر داشت و گفت: سوگند به خدا که محمد از تصمیم شما باخبر خواهد شد و نقشه شما به معنای شکستن پیمان میان ما و پیغمبر است. خداوند متعال از طریق وحی پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم را فوراً از تصمیم آنان آگاه ساخت: پیامبر نیز با شتاب از جای برخاست و به سوی مدینه شتافت ... و به آنان پیغام فرستاد که از مدینه خارج شوید و در آن با من سکونت نکنید و ده روز به شما فرصت می دهم. یهودیان بنونصیر چند روزی برای تدارک دیدن کوچ خود در مدینه ماندند، در همین اثنا، عبدالله بن اّبی منافق، برای آنان پیغام فرستاد که از خانه هایتان خارج شوید که من دو هزار نفر برای کمک به شما و دفاع از قلعه هایتان به همراه دارم و حاضرند به جای ما بمیرند و قبیله قریظه و دیگر هم پیمانانتان از جمله قبیله غطفان به کمک شما خواهند شتافت. آنان به همین دلیل در خانه ها و قلعه هایشان ماندند و با تیر و کمان و سنگ با مسلمانان پیکار کردند. [10]

در کنار این حکم ویژه، قانون کلی حاکم است. امام مالک در «موطأ» روایت کرده است که ابوبکر رضی الله عنه، امیر سپاه و مجاهدان را در حال عزیمت به سوی شام به ده مورد سفارش داد: هیچ زنی یا کودکی یا کهنسالی را نکشید، هیچ درخت میوه داری را قطع نکنید. هیچ خانه یا محله آباد را ویران نسازید، هیچ گوسفند یا شتر را ذبح نکنید، مگر برای خوردن، هیچ نخلی را قطع نکنید و آتش نزنید. سفارش ابوبکر رضی الله عنه در حقیقت اجرای دستور پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم بود که فرمود: «هیچ کهنسالی و هیچ کودک خردسالی و هیچ زنی را مکشید و هرگز در غنایم خیانت نکنید.» [11]

مباح ساختن قطع درختان نخل یهودیان بنونصیر به خاطر شرایط جنگ با یهودیان صورت گرفت و از قواعد کلی اسلام مستثنا است. خداوند متعال می فرماید:

(فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ)

توبه: 7

«مادام که مشرکان در برابر شما راست و وفادار باشند شما نیز نسبت بدیشان راست و وفادار باشید و عهد خود را نگه دارید.»

جنگ ها و دشواری های آنان به هر مقدار که ویرانی و تخریب تأسیسات دشمن را به دنبال داشته باشد، در دین اسلام این تخریب و ویران سازی فقط به زمان جنگ و درگیری محدود می گردد.

امام مسلم از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت کرده است که او در یکی از جنگها زنی را دید که کشته شده است، پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم پس از آگاهی یافتن از ماجرا، از کشتن زنان و کودکان نهی کرد.

ابن قیّم برخی از سفارش ها و راه و رسم پیغمبر صلّ الله علیه و آله و سلّم را در هنگام جنگ و جهاد نقل کرده و می گوید: «پیامبر از چپاول و مثله کردن در هنگام جنگ نهی کرده و گفته است: «هر کس مالی را چپاول کند از ما نیست» و دستور داد تا غذای پخته از گوشت دزدی را دور بریزند. ابوداود از یک مرد انصاری روایت کرده که او گفته است: روزی همراه پیغمبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به سفر رفتیم. در اثنای سفر، مسافران به شدت گرسنه شدند و بی حال گشتند؛ تا در همین هنگام تعدادی گوسفند یافتند و آن ها را دزدیدند و از گوشت آن ها غذا

پختند. هنوز دیگ های غذا روی آتش بود که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم با کمانش از راه رسید و با همان کمان دیگ ها را وارونه و گوشت ها را با خاک آغشته کرد و سپس فرمود: «چپاول و دزدی اموال، حلال تر از حیوان مردار نیست و حیوان مردار نیز حلال تر از مال دزدی نیست».[12]

در روایت دیگری آمده است که حیوانات ذبح شده جزو اموال غنایم بودند.

### شبهه ای دیگر:

پیروان اندیشه تکفیر همان گونه که به روا بودن چپاول دزدی و نیرنگ و فریبکاری معتقدند، مادامی که این شیوه ها به تقویت آنان و تضعیف مخالفانشان می انجامد، آنان همین شیوه ها را در جاهای بی شماری اجرا کردند. گروهی از آنان حتی در داخل زندان ها و بازداشت گاه ها در انجام این شیوه ها با یکدیگر همکاری کرده و یکدیگر را به آن سفارش می نمودند. آنان در هنگام توزیع نان و غذا میان زندانیان، هم فکran و اعضای جماعت خود را به طور بارز و آشکار نسبت به دیگر زندانیان ترجیح می دادند. این ماجرا توسط جمع زیادی که شاهد دشواریها و مشکلات زندان بودند، گزارش شده است. حتی برخی از آنان به همکاری با سرویس های امنیتی و اطلاعاتی پرداخته و به جاسوسی زندانیان و نظارت بر چگونگی نماز خواندن و روزه گرفتن آنان و امور دیگری که به منظور تکافل اجتماعی یکدیگر انجام می دادند اقدام کردند، و در توجیه این عمل خود می گفتند: تمام این اموال و شیوه ها در راستای منافع و مصالح جماعت پیروان اندیشه تکفیر صورت می گیرد تا بدین ترتیب بتوان مخالفان را از این طریق در تنگنا قرارداد و آنان را از لحاظ اقتصادی و فیزیکی از صحنه رقابت کنار زد. آنان در راستای تحقق این هدف، دروغ گفتن و دیگر موارد را روا می دانستند که دوگانگی و تناقض افکار و اندیشه های آنان در همین جا آشکار و نمایان می گردد؛ آنان از جهتی اعلام می کنند که شغل های دولتی همکاری با حکومت جایز نیست، زیرا حکومت، بنا به پندار آنان، کافر است و از جهتی دیگر با مسئولان حکومت - که معتقد به کفرش هستند - همکاری می کنند و از این راه به هم قطارانشان آزار و اذیت رسانده و علیه آنان دروغ بسته و آن را مباح و جایز می شمارند. اما جای تأسف و شگفتی آن است که هنگامی که آنان مورد مناقشه و اعتراض قرار گرفتند که اسلام بکارگیری این شیوه ها را جایز نمی داند و همانگونه که هدف باید پاک و شریف باشد ابزار و وسیله نیز باید پاک باشد و هنگامی که قوم یهود بکارگیری این شیوه ها را روا دانستند و آن را به دین نسبت دادند خداوند در مورد آنان فرمود:

(وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ يَفْتَطِرْ يُؤْذِيهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ يَدِينَارٌ لَّا يُؤَدِّيهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ يَأْتِيهِمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيْنِ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ)

### آل عمران: 75

«و در میان اهل کتاب کسانی هستند که اگر او را بر مال فراوانی امین شمری آن را به تو برگرداند و از آنان کسی است که اگر او را بر دیناری امین شمری آن را به تو نمی پردازد مگر آنکه دایما بر سر وی به پا ایستی این بدان سبب است که آنانیه پندار خود گفتند در مورد کسانی که کتاب آسمانی ندارند بر زیان ما راهی نیست و بر خدا دروغ می بندند حال آنکه ایشان این را می دانند».

زمانی که به پیروان اندیشه تکفیر گفته شد که خداوند متعال پیامبرش ابراهیم، را به خاطر آن که او رزق و روزی را فقط به مؤمنان اختصاص داد مورد سرزنش قرار داد و فرمود:

(وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَيَتَّسِرُ الْمَصِيرُ

(

بقره: 126

زمانی که به آنان گفته شد که خداوند قوم بنی اسرائیل را به خاطر ترک امر به معروف و نهی از منکر مورد لعنت و نفرین قرار داد و دربارهٔ آنان فرمود:

(لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ. كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مَنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ)

مائده: 79.

78

«کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی بن مریم لعن و نفرین شده اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته از فرمان خدا سرکشی می کردند و در ظلم و ستم از حد می گذشتند. آنان از اعمال زشتی که انجام می دادند دست نمی کشیدند و هم دیگر را از زشتکاری ها نهی نمی کردند و پند نمی دادند و چه کار بدی می کردند!»

آنان در پاسخ نقدها و اعتراضات گفتند: سوره حشر، ویران ساختن جامعه جاهلی را به هر شیوه ممکن مباح می داند، و بالاتر از کفر گناهی نیست و بنا به پندارشان، کافر دارای حق حیات نیست و هیچ مجالی برای اجرای امر به معروف و نهی از منکر وجود ندارد مگر آنکه مسلمانان دوباره وارد دایرهٔ اسلام شوند، زیرا اسلام آن ها، جاهلی است. پیشتر بیان شد که آیهٔ حشر دربارهٔ یهودیان بنونصیر و در اثنای جنگ نازل شد و حکمی فراتر از این ندارد و تجاوز و تعدی به کافرانی که سلاح حمل نمی کنند و با مسلمانان نمی جنگند، جایز نیست و عدالت از جمله ارزش های ثابتی است که هرگز دگرگون نمی گردد و جزو واجبات خداوندی است که هم در میان مسلمانان و هم در میان غیر مسلمانان حاکم و صادق است و رعایت مساوات و برابری در مورد حقوق و از جمله رزق و روزی و شغل ها جزو اصل عدالت است اما در برابر تمام این دلایل، امیر این جماعت همچنان بر رأی و دیدگاهش اصرار می ورزید.

#### افتراء به عقیدهٔ اخوان المسلمین

زمانی که این فتنه و محنت در داخل زندان ها و بازداشت گاه ها پدیدار گشت، عالمان و رهبران اخوان آن را انکار کردند زیرا این افکار و عقاید مخالف عقیدهٔ اهل سنت و جماعت است. جماعت اخوان در موقعیت بسیار سختی قرار گرفتند، زیرا دستگاه ها و سازمان های دولتی، اندیشه تکفیر را نویدی برای خود به شمار آوردند و پیروان اندیشه تکفیر را عملاً آزاد گذاشتند زیرا این اندیشه از داخل به نابودی جماعت اخوان می انجامید و به همین دلیل بود که هر اخوانی که به مخالفت با این اندیشه بر می خواست تحت نظارت دستگاه های امنیتی قرار می گرفت زیرا او به خاطر حفظ وحدت جماعت اخوان به مبارزه و مخالفت با اندیشهٔ تکفیر برمی خاست.

در همین اثنا بود که پیروان اندیشه تکفیر انواع تهمت ها را نثار جماعت اخوان کردند و ادعا کردند که اخوان به حساب سرویس های اطلاعاتی فعالیت می کند، زیرا آنان با برنامه و روش هایی که جماعت اخوان بر آن استوار است و توسط امام حسن بنا پی ریزی شده است مخالفت کرده اند. پیروان اندیشهٔ تکفیر ادعا کردند که حسن بنا نه تنها معتقد بود هر کس شهادتین را بر زبان جاری سازد اما فرائض را بجا نیاورد کافر است بلکه نماز خواندن حسن بنا در پشت سر ائمهٔ مساجد از باب اعتقاد داشتن به حرکت از خلال مفهوم بود. در پاسخ این عده از پیروان اندیشه تکفیر گفته شد که حسن بنا پیش از پیدایش این اندیشه از دنیا چشم فرو بسته بود و اگر ادعای شما مبنی بر اینکه او از باب حرکت از خلال مفهوم در مساجد نماز می خواند، صحیح

باشد در این صورت چه مانعی وجود دارد که همین ادعا در مورد صحابه مطرح گردد. شما علاوه بر این، همین ادعا را در مورد پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم مطرح ساختید و ادعا کردید که علت عدم قتل عبدالله بن ابی بن سلول - رئیس منافقان - توسط پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به خاطر ضرورت حرکتی و سازمانی بود.

### حقیقت برنامه های امام حسن بنا

در بند بیستم رساله تعالیم شهید حسن بنا متن زیر آمده است: «هر کس که شهادتین را بر زبان جاری سازد و به مقتضای آن دو عمل کند او را - چه بر اساس رأی یا ارتکاب معصیت - تکفیر نمی کنیم مگر آنکه کلمه کفر را بر زبان جاری سازد و به آن اقرار کند یا امری از امور بدیهی و ضروری دین را منکر شود یا این که صریح قرآن را تکذیب سازد یا آن را به گونه ای تأویل نماید که روش ها و سبک لغت هرگز آن را برنتابد یا عملی انجام دهد که از آن جز کفر هیچ گونه تأویل دیگری را نتوان کرد».

این چند سطر مختصر، چکیده ای از رأی اهل سنت در مورد مسأله تکفیر است؛ مسأله ای که جولانگاه اختلاف شدیدی در آغاز صدر اسلام بود و توسط فرقه ها و گروه ها به ویژه برخی از فرقه های خوارج مطرح گردید.

چنین به نظر می رسد که سخنان حسن بنا در بند بیستم خلاصه ای از کتاب «العقیده الطحاوی» تألیف فقیه احمد بن سلاقه أسدی طحاوی است. اگر اختلاف موجود در مسأله تکفیر، بر اصول بیست گانه رساله تعالیم حسن بنا عرضه شود، روشن می گردد که عقیده اخوان المسلمین همان عقیده اهل سنت است که خلاصه آن بدین قرار است: ارتکاب معصیت و اختلاف فکری چه در ارتباط با اصول اعتقادی یا فروع دین باشد، مستلزم تکفیر شخص گناهکار یا شخص مخالف از لحاظ فکری نیست مگر آن که یکی از موارد ذیل محقق شود:

1- از روی اختیار کامل و بدون اکراه به کلمه کفر اقرار کند.  
2- امری از امور معلوم و ضروری دین را انکار سازد مانند این که فرض بودن نماز را منکر شود یا آن که بر دارا بودن حق قانون گذاری در برابر خداوند اصرار نماید یا این که به حلال بودن شراب معتقد باشد.

امام طحاوی در آغاز کتاب «العقیده الطحاوی» در این باره می گوید: «اهل قبله را مسلمان و مؤمن می نامیم مادامی که به آنچه بر پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم نازل شده است اعتراف دارند و به هر آنچه که گفته و از آن خبر داده است اقرار نمایند».

بر هیچ کس پوشیده نیست که اگر کسی از روی خطا یا جهل منکر یکی از موارد پیشین باشد به کفرش حکم داده نمی شود زیرا پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرموده است: «حکم خطا و فراموشی و اکراه از امتم برداشته شده است». این مسأله پیشتر توضیح داده شد.

3- شخص مسلمان اگر صریح قرآن کریم را تکذیب کند مرتد شده و کافر می گردد. مانند این که کسی اخبار و مسائل یادشده در قرآن درباره اقوام پیشین را تکذیب کند و ادعا کند که این داستان ها و حکایت ها خیالی هستند و هدف از آن ها تثبیت و آرامش بخشیدن به پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم بوده است.

4- یا این که قرآن کریم را به گونه ای تفسیر کند که روش ها و الگوهای زبان عربی به هیچ وجه آن را نپذیرند. مانند این که ادعا نماید بهشتی که در قرآن از آن صحبت شده نماد و نشانه خشنودی و رضایت انسان از اعمال و کردارش است و بر عکس، جهنم به معنای حسرت و اندوه است. این تفسیر مبنی بر نفی نعمت مادی و عذاب بدنی خارج از روش ها و الگوهای زبان عربی و مخالف آیات قرآن کریم است، از جمله قول پروردگار که می فرماید:

(جَنّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلِّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِيَبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ)

### فاطر: 33

«پاداش پیشگامان در نیکی ها) باغ های امتی است که بدان ها داخل می شوند و در آن جا با دستبندهای طلا و مرواید آراسته و پیراسته می گردند و جامه هایشان در آنجاها ابریشمین است».

می فرماید:

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ. وَهُمْ يَصْطَرِّخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ)

فاطر: 37-36

«کسانی که کفر پیشه اند آتش دوزخ برای آنان است. هرگز فرمان مرگ ایشان صادر نمی شوند تا بمیرند و هرگز عذاب دوزخ برای ایشان تخفیف داده نمی شود. ما هر کافر لجوج در کفر را این چنین کیفر و سزا می دهیم. آنان در دوزخ فریاد بر می آورد. پروردگارا، بیرونمان بیاور تا کارهای شایسته ای انجام دهیم که جدای از کارهایی باشد که بیشتر می کردیم».

هرکس که قرآن را به گونه ای تفسیر کند که اسلوب و روش زبان عربی آن را برنتابد به کفرش حکم داده نمی شود مگر بعد از آن که این حقایق و حکم شرعی آن همراه با دلیل و برهان برای او یادآوری گردد و او همچنان بر تفسیر باطلش اصرار ورزد، زیرا خداوند متعال می فرماید:

(وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ)

احزاب: 5

«در آنچه که به خطا رفتید گناهی بر شما نیست ولی آنچه را که دلتان می خواهد گناه است و کیفر دارد».

در جای دیگر می فرماید:

(قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ)

انعام: 19

«بگو: خدا میان من و شما گواه است و این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این قرآن بدان ها می رسد بدان بیم دهم».

5- هرگاه شخص مسلمان عملی را انجام دهد که هیچ احتمالی غیر از کفر را دارا نباشد، کافر می گردد، گفتارهای پیشین در حقیقت بیان عبارات یادشده در آغاز کلام امام حسن بنا است آنجا که می گوید: «هر مسلمانی که اقرار به هادتین کرده و به مقتضای آن ها عمل کند را تکفیر نمی کنیم» اما با این وجود برخی همچنان تأکید می کنند و اصرار می ورزند که امام حسن بنا معتقد به تکفیر مرتکبان گناه کبیره است چرا که او گفته است: «اگر به مقتضای شهادتین عمل کند». این مدعیان از حقایق شرعی ذیل ناآگاه هستند:

1- کارهای عملی مانند: نماز، روزه، زکات، حج و جهاد چندین سال بعد از بعثت پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم با این کیفیت کنونی واجب شدند. نماز در شب اسراء و معراج و اندکی پیش از هجرت فرض گردید، و حج در سال نهم هجری و به عبارت دیگر بیست و دو سال بعد از بعثت پیغمبر واجب شد و تکالیف دیگر و امور عبادی از جمله جهاد و روزه و زکات پس از هجرت فرض گردیدند. انسان مسلمان پیش از مکلف شدن به این اعمال و تکالیف، ملزم و موظف بود که بر اساس مقتضای شهادتین رفتار نماید، به عبارت دیگر کار بر پایه شهادتین و مقتضای آن ها پیش از مکلف شدن به دیگر ارکان چهارگانه اسلام است که این ترتیب زمانی مستلزم تفاوت قائل شدن میان دو نوع است:

یکم: آن عملی که با شهادتین منافات دارد به گونه ای که مفاد و مقتضای آن ها را باطل یا فسخ کند مانند: سجده کردن بر بتان یا تکذیب صریح قرآن با این که مسلمانی ادعا کند که



دارای ویژگی پی از ویژگی های الوهیت مانند حلال و حرام گرداندن است یا آنکه بعد از آگاهی، امر واجبی را انکار کند یا تغییر دهد؛ تمام این موارد با مقتضای توحید متناقض است و این همان چیزی است که امام حسن بنا بدان اشاره کرده و می گوید: «هیچ مسلمانی را که به شهادتین اقرار کرده و به مقتضای آن ها عمل نماید تکفیر نمی کنیم.» همچنین او دربارهٔ اسباب کفر گفته است: «یا این که شخص مسلمان عملی انجام دهد که مخالف با توحید باشد کافر می گردد. امام بخاری از عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که هیأت اعزامی از سوی قبیلهٔ بنی قیس به نزد پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم آمدند، پیغمبر، آنان به چهار چیز از جمله: ایمان ورزیدن به خداوند یگانه، دستور داد، سپس از آنان پرسید: «آیا مفهوم ایمان آوردن به خداوند یگانه را می دانند؟ آنان گفتند: خداوند و رسولش داناترند. پیغمبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: «آن است که گواهی دهید به این که جز خداوند هیچ معبود به حقی وجود ندارد و محمد فرستاده خداوند است.»

**دوم:** آن نوع عملی که با مقتضای شهادتین منافات دارد اما با اصل توحید و ایمان به پروردگار متناقض نیست مانند: ارتکاب معصیت.

ارتکاب این گونه اعمال موجب خروج شخص مسلمان از دایرهٔ اسلام نمی گردد، مگر آنکه شخص مرتکب به معصیت، اعتقاد به حلال بودن آن را داشته باشد. مفهوم عبارت امام حسن بنا: «هیچ مسلمانی را به خاطر اظهار نظر یا ارتکاب معصیت تکفیر نمی کنیم، مگر آن که آن معصیت را حلال بداند» همین است که با بیان شارح کتاب «العقیده الطحاویة» که گفته است: «و هیچ مسلمانی مادامی که معصیت را حلال نداند، به خاطر ارتکاب گناهی، تکفیر نمی کنیم» هماهنگ است.

2- قائلان به تکفیر شخص گناهکار یا مخالف فکری اشان از این موضوع آگاهی ندارند که پیغمبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فقط حد زنا را بر «ماعز» و «غامدیة» اجرا کرد و هرگز به کفر آن دو حکم صادر نکرد. همچنین در مورد زن خشعیمی که گردن بند امانتی را به صاحبش پس نداده بود، به خاطر خیانت در امانت، حد سرقت اجرا کرد و مجازات ارتداد - که قتل است - را بر او اجرا نکرد.

3- یاران پیغمبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در مورد مانعین زکات با یکدیگر اختلاف پیدا کردند اما هرگز یکدیگر را تکفیر نکردند.

4- معاویه و دیگر صحابه همراه وی بر حضرت علی بن ابی طالب خروج کردند و با این وجود، هیچ فقیهی قائل به تکفیر آنان نشده است و اگر وجهی برای تکفیر آنان وجود می داشت، یاران و حامیان امام علی آن را دستاویز خود قرار می دادند.

5- فرقه خوارج و از جمله آنان، قائلان به تکفیر مرتکبان گناه و افراد فاقد عضویت در جماعت شان، اعلام کردند که حضرت علی و بزرگان صحابه رضی الله عنهم کافر گشته اند و با این وجود حضرت علی آنان را به کفر متهم نکرد و هم چون کافران رفتار نکرد، بلکه وی به صراحت اعلام کرد که آنان نسبت به او شبیه دارند اما او در اسلام آنان هیچ شبهه ای ندارد.

6 - همهٔ صحابه رضی الله عنهم اتفاق نظر دارند که شخص مسلمان مادامی که معتقد به حلال بودن معصیت نباشد، و بعد از مجادله و آگاه ساختن او و خواستن توبه از وی، بر معصیت اصرار نورد، ارتکاب گناه موجب خروج وی از دایرهٔ اسلام نمی شود. زمانی که برخی از خوارج به کفر مرتکب گناه کبیره قائل شدند، اهل سنت و جماعت بر نادرست بودن این عقیده اجماع نموده و آن را محکوم کردند، که این موضوع توسط عالمان مورد اعتماد از جمله امام ابو جعفر احمد بن محمد بن سلامهٔ مصری طحاوی - وفات در سال 321 هـ. در کتاب «العقیده الطحاویة» نقل شده است. او می گوید: «هیچ مسلمان اهل قبله ای را به خاطر ارتکاب گناه تکفیر نمی

کنیم مادامی که معتقد به حلال بودن آن گناه نباشد».

علامه علی بن علی محمد بن ابی العز شارح کتاب «العقیده الطحاویه فی العقیده السلفیه» می گوید: «بدان - رحمت خدا بر تو و بر ما باد! که موضوع تکفیر و عدم تکفیر از جمله مسائلی است که به خاطر آن درگیری شدید و فتنه ای بزرگ رخ داده است ... گروهی می گویند: اهل قبله و از جمله منافقان، که بنا به دلایل قرآنی و سنت و اجماع کافرتر از یهودیان و مسیحیان هستند، را تکفیر نمی کنیم». وی در مورد شرایط تکفیر شخص مسلمان می گوید: «مسلمانان هیچ اختلافی ندارند در این که شخص مسلمانی که امور واجب و ظاهر و متواتر، و امور حرام ظاهر و متواتر و مانند آن را انکار کند نخست توبه داده می شود، اگر توبه کرد توبه اش پذیرفته می شود اما اگر توبه نکرد به عنوان کافر مرتد کشته می شود».

بر هیچ کسی پوشیده نیست که اجرای حکم ارتداد، جزو وظایف حاکم است و هیچ فرد یا گروهی حق اجرای این حکم را ندارد، به همین دلیل هنگامی که فرزند عمر، بی درنگ قاتل پدرش را کشت، برخی از صحابه خواستار اجرای حد قتل بر وی شدند. که سرانجام با این استدلال که وی پیش از انتخاب حاکم، انتقام خون پدرش را گرفته است خلیفه سوم عثمان بن عفان او را مورد بخشش قرار داد و گفت: «دیروز عمر کشته شد و امروز فرزندش کشته شود.» - رضی الله عنهم -

7- اشکال و ابهام موجود در مسأله تکفیر، به برخی از نصوص شرعی بر می گردد که در آن ها لفظ کفر بر برخی گناهان اطلاق گردیده است، که این مسأله پیشتر به طور مفصل بیان گردید. این جا بر رأی شارح عقیده طحاویه تأکید می ورزیم. او می گوید: اشکال موجود در مسأله تکفیر این است که شارع برخی از گناهان را کفر نامیده است. خداوند متعال می فرماید:

مأئده: 44

(وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ)

پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرموده است: «فحش و ناسزا گفتن به شخص مسلمان فسق و قتال و جنگ با وی کفر است» [متفق علیه] - سپس وی سخنانش را اینگونه به پایان رسانده است: «جواب آن اشکال این است که همگی اهل سنت اتفاق نظر دارند بر اینکه کفر مرتکب گناه کبیر موجب خروج کلی گناهکار از دایره آیین اسلام نمی گردد - برعکس خوارج - زیرا اگر آن گناه مستلزم خروج شخص گناهکار از دایره اسلام باشد، شخص گناهکار در هر صورت مرتد به شمار می رود ... که باطل بودن و پوچی این قول بدیهی و روشن و جزو ضروریات دین اسلام است». او می افزاید: «اهل سنت پس از اتفاق نظر در مورد مسأله تکفیر، دچار اختلاف لفظی شده اند، که آن اختلاف هیچ گونه فساد را به دنبال ندارد. اختلاف آنان این است که آیا کفر مراتبی دارد؟ اختلاف یادشده در حقیقت از اختلاف آنان در مورد حقیقت ایمان که آیا ایمان، قول و عمل است و کاهش و افزایش پیدا می کند؟ نشأت گرفته است».

**نسبت قانون گذاری در برابر پروردگار با کفر**

این کثیر از ابن عباس نقل کرده است که مقصود از آیه شریفه:

مأئده: 44

(وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ)

کفر مطلق نیست بلکه کفر، دون کفر است و برخی از فقها این مسأله را در باب معصیت ذکر کرده اند.

علّت و وجه این قول به این مسأله بر می گردد که احکام و قوانین حاکم در زمان آن ائمه بر پایه شریعت اسلامی بوده است و بنابراین اگر کسی بر خلاف شریعت اسلامی حکمی صادر می کرد، او به عنوان قانون گذار در برابر خداوند بشمار نمی رفت زیرا او نه تنها در حق قانون گذاری شریک پروردگار نمی گردید بلکه او حاکم قاضی یا مفتی یی بود که اعمال و اجرای شریعت اسلامی حکمی صادر می کرد، او به عنوان قانون گذار در برابر خداوند بشمار نمی رفت زیرا او

نه تنها در حق قانون گذاری شریک پروردگار نگردیده بلکه او حاکم قاضی یا مفتی که اعمال و اجرای شریعت اسلامی به وی واگذار شده است، پس اگر برخلاف شریعت اسلامی حکمی صادر می کرد چه بسا وی از روی اجتهاد، آن حکم را داده است. همان گونه که امیرمؤمنان عمر بن خطاب در قحط سالی و گرسنگی، حکمی مبنی بر قطع نکردن دست دزد، به دلیل نبود شرط های اجرای حد دزدی صادر کرد، که البته این حکم به معنای به تعطیل کشاندن حد دزدی نبود بلکه وی این حکم را پس از تأویل و اجتهاد صادر کرده بود که با توجه به حدیث مذکور در صحیح مسلم در باب قضاء، ایشان به خاطر اجتهادش یک ثواب نیز دارد.

شخصی که برخلاف شریعت اسلام حکم دهد ممکن است گناهکار قلمداد شود، هم چون قاضی پی که با وجود آگاهی اش از حکم شرعی و اذعان به حکم خداوند؛ اما نه تنها برای پیروی از خواهشهای نفسانی و بدون انکار حکمی از احکام پروردگار یا برتر دانستن حکم بشر نسبت به آن، در مورد می گسار یا مرتکب جرم قتل، مجازاتی کمتر از حد شرعی در نظر بگیرد. این شخص - همان گونه که شارح عقیده طحاوی و دیگران بدان اشاره کرده اند - مرتکب معصیت شده ولی کافر نگردیده است. اما اگر همین قاضی در زمینه تطبیق و اجرای احکام به شیوه ای عمل کند که خودش تعیین کرده است به عنوان مثال اگر به دختری که از روی میل و رضایت مرتکب عمل زنا شود بگوید: حکمش برائت است، این شیوه بدون شک بیانگر قانونگذاری در برابر پروردگار متعال یا بیانگر این است که قاضی در زمینه اجرای احکام، حکم بشر را بر حکم پروردگار برتری داده است که بدین ترتیب شخص قاضی در زمینه قانون گذاری نسبت به پروردگار شرک ورزیده و کفر مذکور در آیه شریفه شاملش می گردد. «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ».

خداوند متعال میان شرک ورزی و حلال و حرام گرداندن در برابر خداوند ربط داده و موضع گیری مشرکان را در روز قیامت این گونه حکایت کرده است:

(وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْإِبْلَاجُ الْأُمِّيْنُ)

نحل: 35

«کافران گویند: اگر خدا می خواست نه ما و نه پدران ما چیزی جز خدا را نمی توانستیم بپرستیم چیزی را بدون اجازه او نمی توانستیم حرام بکنیم. کسانی که پیش از ایشان هم بودند این چنین می کردند. مگر بر پیغمبران وظیفه ای جز تبلیغ آشکار است؟»

اما آن عده ای که معتقدند حاکمی که قوانین و احکام جنائی مخالف با شریعت اسلام وضع می کند، گفتند: او به این کافر نیست که کسی زمینه یادگیری و رسیدن به احکام و عمل برپایه آن ها را برای وی فراهم نساخته است و نباید آن عده را تکفیر کرد. شیخ محمد رشیدرضا بحث و گفتمان میان خدیوی اسماعیل و شیخ رفاعه طهطاوی درباره اجرای شریعت را این گون نقل کرده است:

«خدیوی اسماعیل: ای رفاعه! شما از فارغ تحصیلان و تربیت یافتگان دانشگاه الازهر هستی و نسبت به عالمان الزهری آگاه تری و بهتر می دانی در مورد مأموریتی که به شما واگذار کرده ام آنان را قانع کنی ... فرانسویان دارای حقوق و امتیازات فراوانی در این سرزمین هستند و میان آنها و ساکنان این کشور، حوادث و مسائلی رخ می دهد و بسیاری از آن ها از عدم آگاهی اشان از حقوق خویش - گله دارند و حتی نمی دانند چگونه از خود دفاع کنند. کتابهای فقهی که مورد استناد عالمان دینی ما قرار می گیرند پیچیده و دارای اختلافات بی شماری هستند، پس شما از علمای الازهر بخواه که کتابی در زمینه احکام شرعی مدنی، هم چون کتاب های قانون، از لحاظ بیان جزئیات و نپرداختن به موارد اختلافی، تدوین نمایند تا بدین ترتیب احکام قاضیان از

هماهنگی و انسجام برخوردار باشد؛ اما اگر آنان این خواسته را انجام بدهند، چاره ای جز اجرای قانون فرانسه ناپلئون نمی بینم».

رفاعه طهطهاوی در پاسخ گفت: «ای سرور ما! من به کشور فرانسه مسافرت کرده ام و در آنجا تحصیل کرده و بعد از بازگشت به کشورم به حکومت خدمت و بسیاری از کتاب های فرانسوی را ترجمه کرده ام و تا این سن و سال پیری که بدان رسیده ام هیچ کس مرا از لحاظ دینی مورد تهمت قرار نداده است، حال اگر این پیشنهاد شما را به گوش عالمان اُزهر برسانم، آنان دین ام را زیر سؤال خواهند برد، و می ترسم بگویند که شیخ رفاعه در آخر عمرش از دین اسلام برگشته است، چرا که وی خواهان تغییر کتاب های فقهی و شرعی و به دنبال آن همانند ساختن آن ها با کتاب های قوانین وضعی است، پس از شما می خواهم که مرا از ای مأموریت و از این تهمت معاف سازید تا فردا نگویند که فلانی بر حالت کفر مرده است».

شیخ رشیدرضا می گوید: «هنگامی که خدیوی اسماعیل از تحقق خواسته خود، نا امید گردید به اجرای قوانین فرانسه دستور داد.» [13]

### خدیوی و عذرخواهی زشت

واقعیت های تاریخی بیانگر این هستند که خدیوی اسماعیل به دنبال قانون گذار دانستن شریعت اسلام و اجرای آن کوشا، نبوده است و نمی خواست که شریعت اسلام را حاکم بگرداند. بلکه او در تلاش بود تا مصر جزئی از اروپا گردد، که این حقیقت توسط خود وی در محافل و نشست های رسمی و غیررسمی به صراحت اعلام شده بود و در همین راستا و به منظور دگرگون کردن آداب و اخلاق مصریان، دروازه های سرزمین مصر را به طور کامل به روی اروپائیان گشود.

خدیوی اسماعیل، ملت را افیون کرد و عالمان دینی را - که هم چون یتیمان به نشستن بر سفره های پلیدان قناعت کرده اند، فریب داد. این گفتگوی وی با آن عالم ازهری سبب شد وی از عضویت در الازهر دست بکشید و به اجرای شع خداوند هیچ علاقه ای نشان ندهد. این مسأله در مسافرت وی به اروپا و آثار این سفر کاملاً روشن گردید.

به همین دلایل، حکم مذکور در آیه شریفه:

(وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ)

مأده: 44

بر حسب ظاهر احوال، بر خدیوی اسماعیل قابل تطبیق است و ولی امر مسلمین حق مجازات وی، البته بعد از محاکمه و دادرسی، را دارد اما شایسته و سزاوار نیست که مبلغان و دعوتگران دینی در مورد کفر یا اسلام خدیوی با یکدیگر اختلاف کنند و به تکفیر کسی که به کفر خدیوی قائل نیست بپردازند. چرا که این روش به دور از راهنمائیهای اسلام است و پیغمبر صلّ الله علیه و آله و سلّم برای مجتهدی که اجتهادش خطا باشد، یک ثواب قرار داده و اجتهاد هر دو گروه صحابه در اجرای دستور وی مبنی بر نماز خواندن در بنی قریظه را پذیرفت. [14]

[1] . مجموعة الوثائق السياسية في العهد النبوي، محمد حميدالله، ص 39.

[2] . سيد قطب به مسأله صلح و ترک جنگ و دفاع مشترک میان پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم و يهوديان در آغاز دوران اسلام در مدینه اشاره کرده است. الظلال، مجلد 4\_ 10 ص 54.

[3] . في ظلال القرآن مجلد 4، ج 10 صص 74 و 75.

[4] . في ظلال القرآن، مجلد 4 صص، 69، 70.

[5] . في ظلال القرآن، مجلد 4 صص 69، 70.

[6] . صحيح مسلم، كتاب علم.

[7] . صحيح مسلم، كتاب علم.

[8] . نظام الحكومة النبوية، شيخ عبدالحی الکتانی، ج 1 ص 41.

[9] . نظام الحكومة النبوية، شيخ عبدالحی الکتانی، 41/1.

- [10] . زاد المعاد، 70/2.
- [11] . نیل الأوطار کتاب دعاء، ج 7. فقه السنة، 47/3.
- [12] . زاد المعاد، 66/27 ابوداود (2705)، جامع الاصول، 724/2.
- [13] قذائف الحق، شیخ محمد غزالی، ص 158 - 159، چاپ دوم، همچنین به کتاب های: مکانة المرأه و الغزو الفکری نوشتة مؤلف مراجعه کنید.
- [14] . السنة المفترى علیها ص 26.